



وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهََ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

{۸۳} به یاد آورید آن گاه که از فرزندان اسرائیل پیمان استواری گرفتیم: جز خدای را نباید پرستید و به پدر و مادر، نزدیکان، یتیمان و درماندگان احسان کنید و به سود مردم نیکی گوئید و نماز را به پا دارید و زکات بدهید. پس جز اندکی از شما، همه در حال سرپیچی از آن روی گردانیدید.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ لَا تَخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾

{۸۴} و به یاد آرید آن زمان را که از شما پیمان استوار گرفتیم که خون‌های خود را رایگان مرزید و خود را از خانه و زندگی خود بیرون مرانید. سپس شما اقرار کردید و گواهی دادید.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تَخْرِجُونَ قَرِيبًا مِّنْكُمْ مِّنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أَسَارَىٰ تَفَادُوهُمْ وَ هُوَ مُحْرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

{۸۵} گروهی از خودتان را از خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌رانید و به زشت رفتاری و ستمگری نسبت به آن‌ها همدست و پشتیبان هم بودید؛ و حال آنکه اگر آن‌ها را به حال اسیری [نزد شما] بیاورند، برای آزادی‌شان فدیة می‌دهید، با آنکه همان بیرون راندنشان بر شما حرام بود. آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی کافر می‌شوید؟ پس پاداش کسی از شما که چنین کند چیست؟ جز خواری در دنیا، و روز قیامت به سوی سخت‌ترین عذاب رانده می‌شوند و خداوند هیچ غافل نیست از آنچه به جا می‌آورید.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾

{۸۶} این‌ها کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای آخرت خریدند؛ پس، نه از آن‌ها عذاب کاسته گردد و نه یاری می‌شوند.



شرح لغات

لا تعبدون، نفی [در این عبارت] به معنای نهی است. گویند چون [این نفی] خبر از عدم وقوع است، از نهی مؤکدتر است [: نباید پرستید].
القُربى، به معنای مصدری: نزدیکی، خویشاوندی؛ و به معنای وصف تفضیلی: نزدیک تر.

الیتامی، جمع یتیم و یتیمه. از یتَم و یتَم به معنی ناتوانی، کوتاهی در کار، سستی، برکناری، بی‌پدری پیش از رشد. یتیم: انسان بی‌پدر و حیوان بی‌مادر.
المساکین جمع مسکین: بینوا، از سکون، گویا تهی دستی او را از حرکت بازداشته.

حُسناً، صفت قولاً: گفتاری است که اثر نیکو [داشته باشد] و راهنمایی و ارشاد کند. مانند حُسنى. حَسَن (به فتح حاء و سین) هم قرائت شده است.
تولّیتم از تولّی: کار را به دست گرفت. فلانی را به ولایت و سرپرستی گرفت. از چیزی روی گرداند.

مُعرضون از إعرض: یکسره روی گردانیدن و هرگز برنگشتن.
لاتسفکون از سفک: ریختن، به هدر دادن. در مواردی گفته می‌شود که خون یا آب رایگان و بی‌جهت ریخته شود.

أنفُس جمع نفس: حقیقت، هستی. گویند از نفاست، به معنی با ارزشی و بهاداری است، چه نفس آدمی با ارزشتر از هر چیزی است.

دیار جمع دار: محل سکونت و قرار.

اقررتم از اقرار: اعتراف قولی یا عملی.

تَظَاهِرُونَ مَخْفَفٌ تَتَّظَاهِرُونَ؛ (از ظَهْر به معنی پشت): پشت به پشت [یکدیگر] دادن؛ همکاری کردن؛ آشکارا به پاختن «تظاهر».



اِثم: کار زشتِ سرزنش آمیز.

عُدوان: از حد تجاوز کردن، ستم پیشگی.

اُساری جمع اسیر. البته جمع اسیر «اُسری» است مانند فعیل و فعلی، بدین جهت برخی نیز آن را «اُسری» قرائت کرده‌اند؛ «اُساری»، مانند کُسالی، آمده از جهت شباهت به آن در واماندگی. اسیر از اساره، به معنی بند چرمی است. ترجمه فارسی اسیر «بندی» است.

تفادوهم از تفادی: مالی دادن و اسیر را باز گرفتن. فدیة مالی است که برای آزادی اسیر می‌دهند.

خِزى: زبونی؛ رسوا و شرم آور؛ دچار و گرفتار شدن.

«و اذ أخذنا ميثاق بني اسرائيل». پس از بیان آن نعمت‌ها که بر یهود ارزانی فرمود، و آن انحراف‌ها و جمودهای عقیده‌ای و نفسانی‌ای که بر آنان چیره شده و آن میزان‌های جامع حق و صواب، آن دستورات حکیمانه برای رهایی از شرک و غرور و تأسیس ملتی پایدار و درستکار، و آنگونه نمایاندن عاقبت شکستن عهد و پیمان، آن گاه تنبیه مسلمانان که با این غرورها و خودبینی و خودپسندی که یهود دارند، نباید چشم امید به ایمان قلبی آنان به دعوت اسلام و صفای قلبشان با مسلمانان و وفایشان به عهد و پیمان داشته باشند و همچنین بیان کج‌اندیشی عوام و کج‌روی خواص آنان و بیان قانون عمومی رفتاری به عذاب و رستگاری از عقاب ابدی. پس از این مسائل، اکنون دستور جامع آیین خدایی را درباره عقیده، عمل و ربط افراد و طبقات بیان می‌کند. قرآن، در این‌گونه موارد، روی خطاب را از یهود برمی‌گرداند، که گویا با آن روش‌های ناشایست، شایستگی خطاب را از دست داده‌اند و از آن‌ها تنها خبر می‌دهد؛ آن «میتاقی» را که سربسته یادآوری کرد «و اذ



أخذنا ميثاقكم... اکنون تفصیل می دهد.

گویا آن تذکرات و دستورها برای آماده ساختن نفوس برای چنین تحوّل عقیده‌ای و اجتماعی است تا یکسره روی انسانی از پرستش و توجّه به غیر مبدأ مطلق به سوی او برگردد و از همین پیوستگی باطنی با حق، افراد و طبقات با هم پیوندند و نظام مجتمع بشری مانند نظام عمومی گیتی همانند شود: آن نظام جهانی که پیوسته با مبدأ قدرت است و با افاضه جواذب، نور و حرارت، همدیگر را برپا و فعال می دارند، زیرا رابطه معنوی ایمان به خدا و احسان به خلق در نظام زندگی بشری، صورت کامل تر همان رابطه جذب و انجذاب و گیرنده و دهنده کُرات و ذرات است و احسان و رحمت، همان شعاع ایمان مستقیم و خالص است که خانواده را چون منظومه کوچک اجتماع با هم محکم می دارد.

«و بالوالدین احساناً». پس از حق خداوند، حق تربیت و سرپرستی والدین است که مکمل کار آفرینش است. احسان و رحمتی که از مبدأ رحمت در قلوب والدین می جوشد، آن‌ها را مسخّر اولاد خود می گرداند. بدین جهت، احسان به اولاد در این میثاق نیامده، چون با دیدن روی اولاد، روی احسان به سوی پرورش اولاد می گردد و از والدین که رو به ناتوانی می روند و از محیط زندگی دور می شوند، برمی گردد. لذا احسان به آنان، که منشأ احسان و ریشه تکوین خاندان (ذی القربی) هستند، با قرار میثاق تحکیم شده است، و چون رابطه احسان به خویشان و دیگران فرع احسان به والدین است، «احساناً» به «والدین» چسبیده و نسبت به دیگران با «واو» عطف آمده است. این شعاع احسان و عاطفه رحمت از دو جهت والدین و اولاد، باید خویشان نزدیک و نزدیک تر را از هر جانب به هم پیوندد؛ سپس از این کانون جذب و انجذاب، با شعاع طولانی تر، شامل یتیمان بی سرپرست و واماندگان گردد: «و ذی القربی و الیتامی و المساکین».



اگر سایه احسان افراد و خانواده‌ها بر سر یتیم بی سرپرست و برکنار شده از کانون مهر خانواده و عواطف پدری، [نباشد] و اگر به جای پدر و مادر، جامعه عواطف و نیک اندیشی را که مهر و محبت پدر و مادر باید اندک اندک در قلب کودک بیدار و سرشار کند، در وی بیدار نکند، عضوی عاطل و باطل و بدبین و خصم مردم می‌گردد و همیشه در پی فرصت است تا عقده و کینه درونی خود را به هر صورتی بگشاید و حق ضایع شده خود را با خصومت و دشمنی بازستاند. افراد جنایت پیشه و بی رحم [غالباً] از میان همین بی پدر و مادرها هستند که اگر دارای قدرتی شوند، مردم یا جهانی را به خاک و خون می‌کشند. تاریخ نشان می‌دهد که خون خواران بیشتر از رانده شدگان از محیط عواطف بوده‌اند. مساکین که واماندگان امت‌اند، اگر دیگران بارشان را بار نکنند و از مسکنت نجاتشان ندهند و با کاروان مجتمع به راهشان نیاندازند، دیگر طبقات را وامانده و فلج می‌کنند و منشأ اختلال نظم و مانع پیشروی دیگران می‌شوند.

کلمه «احسان» جامع حقوق طبیعی است که خداوند، به عهد فطرت، در نهاد آدمی قرار داده و با وثیقه دستور و تشریح بر آن میثاق گرفته است،^۱ و همین رشته‌های رابطه محکم حق عملی و مربوط به هسته نخستین اجتماع است که

۱. خداوند به هنگام آفرینش انسان پرستیدن تنها پروردگار و نیکی را در سرشت او گذاشته، در همان روزگار فطرت و پیش از آفریدن او به صورت مادی آدمی، از او تعهد گرفته است و با او پیمان بسته است که تنها خدا را به پروردگاری بگیرند و بیرستند و به پدر و مادر نیکی کنند و با مردم به نیکی و زیبایی و خیر و خوبی سخن بگویند و رفتار کنند. این تعبیر میثاق فطرت یا عهد فطری، از امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام است که در خطبه نخست نهج البلاغه از آن بزرگوار نقل شده است.

عهد تشریحی، دستور و پیمانی است که پس از به رشد رسیدن انسان، خداوند به زبان وحی به وسیله پیامبران، به او ابلاغ می‌کند، و این تعهد و پیمان را از او می‌گیرد که جز خدا را نباید بیرستند و به پدر و مادر و خویشان و بی سرپرستان و مسکینان نیکی کنند و با همه مردم به نیکی و زیبایی سخن گویند.



والدین و اقارب، آن‌گاه یتیم و مسکین باشد.

پس از میثاقِ یکتاپرستی و احسان، میثاق با عامهٔ مردم است: «وقولوا للناس حسناً» که باید از کانون‌های عبادت خداوند و احسان به خانواده، با شعاع وسیع تری، خیر و صلاح به دیگران برسد.

کسانی که عامل به احسان‌اند باید حُسن را درک کنند و خود متَّصف به آن باشند، زیرا احسان با حُسن همان به قدرِ «الف» زاید فرق دارد، که آن یک رساندن نیکی و این یک انصاف و ظهور و بروز آن است.^۱ نخست، اشخاص باید «حسن» را بفهمند و به آن روی آرند تا خود اهل احسان گردند. با گسترش احسان می‌توان محیط زمین را مدرسهٔ تعلیم عمومی درک خیر و صلاح، آن‌گاه عمل به آن گردانید. بیان خیر و صلاح «قولوا للناس حسناً» هم عهد فطری است، زیرا محرک فطرت، آدمی را وامی‌دارد تا آنچه را خود درک می‌کند یا به تجربه آموخته، به دیگران بیاموزد و از سکوت و نگفتن خیر احساس فشار و ناراحتی می‌کند. گرچه گفتن دچار رنجش کند، تا آنجا که گاهی گفتن حق از اختیار و اراده هم خارج می‌شود. بسا از زبان مردم بدکار هم گفتار حسن و راهنمایی به خیر و بدگویی از بدی بیرون می‌جهد؛ و هم عهد تشریحی است. پس در حقیقت، عهد فطری است که با وثیقهٔ تشریح تحکیم شده است.^۲

چون رابطهٔ عبادت و احسان نزدیک و دور را به هم پیوست، چنین مردمی

۱. احسان از باب افعال برای متعدی کردن می‌آید و حُسن اسم و صفت است. پس کسی که صفت نیکی (حُسن) را در خود ایجاد کرده است می‌تواند نیکی کردن (احسان) به دیگران را درک کند.

۲. چنانکه در پاورقی (۱) صفحهٔ قبل توضیح داده شد، متصف شدن به نیکی و آنگاه نیکی کردن به دیگران پیمانی است که خداوند در روزگار فطرت از انسان گرفته است، و سپس در دوران تبلیغ پیامبران، از انسان تعهد گرفته است که آن پیمان فطرت را در زندگی اجتماعی خویش به اجرا درآورند که این عهد تشریحی یا تعهدی است برای به اجرا درآوردن آن در زندگی اجتماعی.



رانفی می‌کند؛ چون توسعه اقتصاد منشأ تصادم و ظهور طبقات به صورت‌های گوناگون و جدایی آن‌ها از هم می‌شود؛ و شکاف طبقات جبهه‌های جنگ سرد و گرم را هرچه بیشتر حادّ می‌کند و در نتیجه آن، پیکر تمدن و اجتماعها فرو می‌ریزد. برای بقای تمدن و تأیید تکامل باید چنین تحولی در مسیر تاریخ پیش آید تا عبادت و توجه به غیرحق، به حق برگردد و جلب نفع و تأمین لذات فردی و طبقاتی به تعاون و احسان و اقامه حقوق تبدیل یابد و با این تحول معنوی و اجتماعی [پایه‌های] تمدن و اجتماع محکم و پابرجا و رو به پیشرفت خواهد گردید.

بنی اسرائیل استعداد نگهداری این اصول و صورت چنین اجتماعی را نداشتند. پس از چندی که با سرپرستی پیامبران و اجرای دستور [آن اصول] به پا ماند، جاذبه نفسیات و غرایز، آن‌ها را به عقب برگرداند و با تأویلات و تحریفات آن را رها کردند و یکسره از آن روی گرداندند: «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ»؛ جز اندکی از آن‌ها که برای به پاداشتن چنین مجتمع عالی و عادل الهی کافی نبودند. «تولی» اعم از اعراض است، زیرا می‌شود از خیری روی گرداند ولی برای همیشه از آن معرض نبود.

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَائِكُمْ وَ لَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ». میثاق آیه قبل پدیدآورنده پیکر اجتماعی است که اعضا و جوارح و قوای ادراکی آن فرمانبر اراده خداوند شوند و تنها در برابر وی خضوع کنند و در رگ‌های اعضای آن، روح احسان و خیر و تعاون عمومی جریان یابد تا همه یکدیگر را زنده و به پادارند.

این میثاق مکمل و نتیجه چنین جسم زنده اجتماعی است که خون هر فردی خون همه گردیده و در قلب و رگ‌های همگان جاری است و به همه اعضای آن



حیات می‌بخشد؛ پس اگر خون فردی ریخته شود، خون همه ریخته شده است: «لا تسفکون دماءکم». با این ترکیب اجتماعی نفس هر فردی پیوسته و متحد با نفوس دیگران می‌شود؛ و اگر نفسی محروم و رانده شد، گویا همه محروم و رانده و ضایع شده‌اند: «ولا تخرجون انفسکم...».

این قرآن است که نفوس را متوجه چنین جسم زنده و ترکیب اجتماعی می‌سازد و اینگونه شعور همبستگی و تعاون را بیدار می‌کند.

بنی اسرائیل بر اساس این مواثیق، برای چندی استقرار یافتند و آثار و برکات این ترکیب اجتماعی و وحدت و نگهبانی نفوس را خود مشاهده کردند: «ثم اقررتم و انتم تشهدون»؛ بر این پیمان‌ها مستقر شدند و به آن اقرار آوردند و خود گواهی دادند. اگر مقصود [از «تشهدون»] مشاهده باشد، مفعول مقدری مانند آثار و نتایج دارد. پس از این مواثیق و اقرار و شهود، دیری نپایید که از میان طبقات و اسباط آن‌ها اختلافاتی که ناشی از تعصب قبیله‌گی و شهوات و کینه توزی‌ها بود، آشکار گردید. هر گروهی که قدرت و سلطه می‌یافت، نسبت به گروه دیگر هرگونه ستمی روا می‌داشت، بعضی را به ناحق می‌کشتند و بعضی را از شهر و خانه‌اش آواره می‌کردند: «ثم انتم هولاء تقتلون انفسکم...». تأکید «هولاء» اشاره سرزنش آمیز به همان کسانی است که خود مقرر و شاهد آن پیمان‌ها بودند، و هر گروهی با دسته بندی و حزب سازی ناشی از تجاوز به حقوق و برتری جویی و ستم پیشگی بر گروه دیگر می‌تاخت: «تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان».

بنی اسرائیل، پس از سلیمان (۹۷۴ ق.م) دو گروه شدند: ده سبط گروه شمالی و دو سبط گروه جنوبی گشتند و از هم جدا شدند و در برابر هم به ستیزه برخاستند. هر گروهی برای خود از کشورهای همسایه پشتیبان می‌گرفت و به کشتن و غارت بردن و بیرون راندن مردم خود پرداخت. در



اثر این اختلافات و پشتیبانی از ملل بت پرست و پیوستگی و خویشاوندی با آنان، مانند فینیقی‌ها و مصری‌ها، عقاید و سنن آن‌ها در میان یهود شایع و عهود و نوامیس تورات فراموش شد. همین که معتقدات دینی و قوای اجتماعی آنان ضعیف گردید، از هر سو مورد هجوم ملل دیگر واقع شدند و به بندگی بیگانگان درآمدند؛ چنان که در برابر قدرت «نینوا»، پادشاه اسرائیل، ناچار از فرعون مصر کمک خواست. در نتیجه آن «سارگن دوم» با سپاهش (۸۲۲ ق.م) به فلسطین هجوم آورد و بیت المقدس را ویران ساخت و ده سبط بنی اسرائیل را به اسارت با خود برد. بُخْتَنْصَر (نَبُوکَدَنْصَر؛ ۵۶۸ ق.م) بر اورشلیم یورش برد و آن را خراب کرد و گروه بسیاری را کشت و هفتاد هزار از یهود را به بابل برد تا پس از هفتاد سال کورش پادشاه ایران آن‌ها را آزاد ساخت و این کپسول‌های دسیسه، خودخواهی و نفع پرستی را در ایران و بعضی از کشورهای مجاور متفرق کرد.

این‌ها با ریختن خون هر فرد و گروهی از خود و بیرون راندن آنان، احساس می‌کردند که خون جسم اجتماعی خود را می‌ریزند و اعضای خود را ناقص می‌کنند و امت خود را رو به ضعف و نیستی می‌برند؛ زیرا همان کسانی را که می‌کشتند و طرد می‌کردند، اگر بیگانگان به اسیری می‌بردند، برای رهایی آنان به هر قیمتی بود فدیة می‌دادند:

«وَ اِنْ يَأْتُوْكُمْ اُسَارٰى تَفَادَوْهُمْ...». ولی خود احترام و حرمت آیین را درباره آن‌ها رعایت نمی‌کردند و به خواری بیرونشان می‌راندند و این حرام قانونی و فطری را مرتکب می‌شدند: «وَ هُوَ مَحْرَمٌ عَلَیْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ».

به حسب بعضی از روایات، آیه «ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ...» اشاره و پیش‌گویی رفتاری است که مسلمانان با خاندان پیامبر و سیدالشهداء، حسین بن علی علیه السلام، و ابوذر



غفاری کردند.^۱ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «شما مسلمانان رفتار پیشینیان را در پیش خواهید گرفت».^۲ مسلمانان هم پس از چندی آن رشته وحدت و تعاون و موافق الهی را رها کردند. تعصبها و شهوات و موارث جاهلیت بر توحید و تعالیم اسلامی چیره شد و در نتیجه اختلافات و جنگهای داخلی، حکومت و سلطنت استبدادی در چهره اسلام آشکار گردید. در اثر آن مردان حقی که ملجأ و پناه فکری و لنگر و سنگر امت اسلام بودند، مانند ابوذر و سیدالشهداء و کسان و اصحابش، به دست همین مسلمانان تبعید و کشته شدند، همان عالیقدر مردانی که اگر بیگانگان رومی یا بت پرستها آنها را به اسارت می بردند، مسلمانان به پا می خاستند و برای آزادی شان از جان و مال دریغ نمی داشتند.

همین که رشته ارتباط موافق بریده شد و این دستورهای به پا دارنده امت توحیدی تعطیل گردید، از دین تنها اعمال فردی و تشریفات و اوراد می ماند و آن قدرت و نیروی اجتماعی و هم بستگی از میان می رود. اینجاست که به این گونه دین مسخ شده باید با نظر تعجب آمیخته با سرزنش و تأثر نگریست: «أفتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض»؟! آیا دستورهای فردی را به جان و دل می پذیرید و به آن رفتار می کنید، ولی دستورهای عمومی و موافق حیات بخش را نادیده می گیرید و ترک می کنید؟! آیا برای اسیران خود فدیة می دهید و همانها را به دست خود می کشید و بیرون می رانید؟ از نظر قرآن تعطیل و عمل نکردن به این گونه دستورها کفر است: «و تكفرون ببعض».

آن گاه عاقبت این روش را به عنوان قانون عمومی مورد استفهام قرار داده است،

۱. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام، همان، ص ۳۶۸ - ۳۶۹؛ الفیض الکاشانی، التفسیر الصافی، همان، ص ۲۲۹.

۲. متن روایت در ص ۲۶۷، پانوشت شماره ۱ آمده است.



زیرا ذهن فطری و تجربه و تحقیق اجتماعی می‌تواند جوابگوی آن باشد: «فما جزاء مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ؟» جواب آن را علم و تجربه می‌دهد: هر ملتی که رشته وحدت و تعاونشان گسیخته شد، زبون می‌گردد؛ و ملتی که رابطه میان افرادش توحید و موافق دینی باشد، هنگامی که نگهبان آن نشدند، روابط دیگر که از آن عبور کرده‌اند و پست‌تر از آن است، نمی‌تواند آن‌ها را به هم بپیوندد و برپا بدارد، بدین جهت یکسره رو به سقوط اجتماعی و زبونی می‌روند: ^۱ «إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا!» سبب اصلی سقوط و ذلت بنی اسرائیل و مسلمانان همین است، تاکی عبرت گیرند!

عاقبت این زبونی به همین دنیا پایان نمی‌یابد. عاقبت نهایی شوم و خطرناک این زبونی را، جدای از جواب آن استفهام، تنها خداوند باید خبر دهد: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» معلوم می‌شود که زبونی در دنیا با سخت‌ترین عذاب در آخرت و نهایت مسیر انسان مربوط است. آن روزی که بواطن آشکارا می‌گردد و نفوس با اتکا به ملکات و اعمال قیام می‌کنند: «یوم القیامة». چون خواری موجب اختلال قوای نفسانی و از میان رفتن فضایل است و هرگناهی که منشأ عذاب باشد، موجب ذلت و محکومیت نفس در برابر شهوات و از میان رفتن شخصیت می‌شود؛ پس مردم زبون باید دچار سخت‌ترین عذاب شوند: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. ملت‌های پیشین که پیمان‌ها و میثاق‌های غیر مذهبی و قوانین محلی را وسیله تحکیم روابط اجتماعی خود قرار می‌دادند، پس از آنکه دوره حاکمیت مذهب رسید تعهدات و پیمان‌های میان خود را بر پایه توحید و آموزش‌های وحی و برادری ایمانی و قراردادهای عقیدتی قرار دادند و از تعهدات پیشین که بیشتر جنبه قومی و محلی داشت و در زیر شرایط محدود زمانی و مکانی ایجاد شده بود، عبور کردند. این جریان در میان مسلمانان نخستین بیشتر مؤثر بود. تا هنگامی که بر پایه عهد و پیمان خدایی عمل می‌کردند، پیوسته در حال پیشرفت بودند، لیکن از هنگامی که دنیاپرستی و قدرت طلبی باعث شد که به جای میثاق‌های خدایی به پیمان‌های جهان‌خواران وابسته شوند، پیوسته رو به انحطاط و هلاکت رفتند، تا جایی که به صورت ملت‌های عقب مانده و بی تمدن درآمدند و خودباخته مظاهر و نمودهای زندگی همان کسانی شدند که آنان را بدین روز سیاه نشانیده‌اند.



أَخْرَيْتَهُ ۱.

چون افراد و ملل زبون نمی‌توانند به حق و وظیفه قیام کنند و از کسب فضایل محروم‌اند و زیر لگد ستمکاران نفسیات و حقوقشان پایمال می‌شود، روز قیامت هم زیر پای دیگر جهنمیان و در پست‌ترین درکات دوزخ خواهند بود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ».

خواری خلل درونی آرد بیدادگری زبونی آرد^۲

این عاقبت و پایان زندگی، [سراسر] خواری از نظر حقیقت و واقع است. آن‌ها که سببیت و علیت مقدمات را برای نتایج درک نمی‌کنند، از اراده حکیمانه‌ای که موجود و نگهبان این روابط است غافل‌اند؛ ولی آن خداوند حکیم بصیر غافل نیست: ^۳ «وَمَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ». این‌ها به اراده و اختیار خود این زندگی ذلت بار و جان سوز و عذاب انگیز را به [جای] زندگی برتر عزت انگیز و بهشت دلاویز برگرفتند؛ پس چگونه می‌شود که عذاب از آن‌ها برداشته شود یا تخفیف یابد و کسی به یاریشان برخیزد: «فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «پروردگارا، هر که را تو به آتش درآوری به راستی خوار و رسوایش کرده‌ای». آل عمران (۳)، ۱۹۲.

۲. خواری خلل درونی آرد بیدادگری، زبونی آرد

نظامی، خمسه، لیلی و مجنون، بیت ۷۹.

۳. هر سرانجامی برای مردمی پیش آید نتیجه اعمال و رفتار و اندیشه‌هایی است که خود کرده‌اند. رفتار آنان مقدمات و علّت‌ها و اسباب آن سرانجام است و آنچه باعث می‌شود که آن مقدمات به چنان سرانجامی منتهی شود اراده حکیمانه خداوند است که قانونی و سنتی تغییر ناپذیر می‌باشد.